

نوروز ایرانیان و گزارش تاریخ

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نروزی از این باد ارمدد خواهی، چراغ دل برافروزی!

حافظ

اگر با این پرسش ساده نوجوانی که به تازگی به دفتر مجله آمدند مواجه نمی‌شدم، شاید قلم در باب آیین نروزی راه دیگر پیش می‌گرفت و مضمون دیگری به راه می‌آمد، ما بزرگترها گاه بر خلاف ذهن پویای این جوانان، از کنار جمع‌بندی بعضی دانسته‌ها بی‌اعتنا می‌گذریم:

چطور می‌شود هم در سراسر سیاره‌ی ما، هم در قاره‌ی آسیا و منطقه‌ی خودمان، گاه کشوری به چندپاره تقسیم می‌شود، یا یک غیربومی در آن کشور به قدرت می‌رسد و یا نام‌ها و عنوان‌های تاریخی را عوض می‌کنند و کسی از آن ممالک هم هیچ اعتراض نکرده و نمی‌کند؟! مگر این ملت‌ها، رسوم و هویت بومی و اشتراکات فرهنگی و دینی و خویشاندی ندارند؟ (خدای ناکرده) چقدر دشوار و تحمل‌ناپذیر است که مثلاً روزی نام «ایران» عوض شود، یا آیین‌های مشترک و ملی ما از یاد برود...!

و من به خود می‌آیم، عجب فرهنگی، چه ملیتی، چه حب و علاقه و ریشه و مدنیتی... که حتی نوجوانی نورسته را به اندیشه و این مبادا می‌اندازد که راز چیست؟ از صبح دمان تاریخ تا به امروز، ایران ما ایران بوده و خواهد بود، این عین آگاهی بر هویت ملی و تاریخ و فرهنگ خویشتن است.

به راستی چرا ما این همه پایدار و توانا از تاریک‌ترین گردنه‌های طولانی تاریخ عبور کرده‌ایم، بی‌آن‌که به فرهنگ غیر، فرصت تجاوز به مرز اندیشه‌های خود دهیم، همچنان به هنگام، بحران‌ها را تشخیص می‌دهیم و به صورتی جمعی در برابر هر نوع دشمنی ایستادگی می‌کنیم. همین چند سال پیش بود که در انتخابات ریاست‌جمهوری در صدر انقلاب، مردم به فراست دریافتند که شناسنامه‌ی یکی از کاندیداها صادره از قریه و خطه‌ای متعلق به این مرز و بوم نیست، او را کنار گذاشتند. به راستی ما چه داشته و چه داریم که این‌گونه با تمام حواس تاریخی خویش، از استقلال و فرهنگ و تاریخ خود، مراقبت عاشقانه می‌کنیم؟ آیا فرهنگ و تمدن باستانی کافی است؟ همین یک نشانه؟ پس چرا مصر که خود صاحب بزرگ‌ترین فرهنگ جهان گذشته بوده است، امروز این همه بی‌رحمانه از هستی باستانی خود بریده است؟ چرا سوریه رومی و شام باستانی نتوانست از ذخیره‌های مدنی خود دفاع کند؟ و مراکش و عراق...! به حق «از میان ملت‌های بزرگ دنیای کهن می‌توان به جرأت بر این امر تکیه کرد که پدیده‌ی تداوم فرهنگی در ایران به اعتبارهایی چند، چشم‌گیرتر از دیگران وابسته است. رمز این پدیده که از دوران اساطیری تا به امروز در طول چندهزار سال همچنان نام این سرزمین و باشندگان و فرهنگ توانای آن را استوار نگاه داشته و تغییر هویت نداده است، بی‌شک پیش از هر چیز ریشه در آیین‌های کهنی دارد که از دوردست‌ترین زندگی شکل گرفته و به طور پیوسته ادامه‌ی زندگی داده‌اند.» که آیین بهاری و نوروز ایرانی و عید مشرقی ما یکی از این آیین‌های نام‌دار و جاودان به شمار می‌رود. نوروزی که تنها فرزند طبیعت نیست بلکه از هر سو که به تحلیل هویت و موقعیت آن بپردازیم به نتایج و ثمراتی عجیب دست می‌یابیم:

الف: نوروز و طبیعت: انتخاب روز نو و عید باستانی آن هم در آغاز فصل رویاننده‌ی بهار، هوشمندی تاریخی ملتی را باز می‌رساند که قرن‌ها پیش، اصل آن را پایه‌گذاری نمود، طبیعت از خط خواب به در می‌شود و نقطه‌ای بر پایان سطر سرما می‌گذارد و این آغاز بر بالیدن است؛ رستاخیز انسان، رستاخیز طبیعت.

ب: نوروز و کشاورزی: تلاش در راه تولید دستاوردهای کشاورزی، سر به در آوردن از دل خاک و تولد نوزادی که سر سبزی هستی و انسان را رقم می‌زند. فعالیت‌های فراگیر کشاورزی در چنین ایامی آغاز می‌شود، از پالودن باغ‌ها از بازمانده‌های خشک زمستان تا تمیز رویش محصولات مورد نظر سال نو.

ج: نوروز و انسان: طبیعت رخت نو می‌پوشد و انسان نیز به جامه‌ی شادمانی درمی‌آید و این سرآغاز زندگی است، یادآور تولد در عشق و شادمانی است.

د: نوروز و وحدت انسانی: آیین نوروزی، رسمی بزرگ و شیوه‌ای انسانی است که آدمی را وامی‌دارد تا چرک و بغض و کینه را بشوید و به شادمانی تمام به وظیفه‌ی صلح‌ارحام پاسخ دهد و این عین وحدت ملی از جزء به کل جامعه است. خانه‌تکانی بزرگ (چه خانه زندگی و خانوار خویش و چه خانه‌ی دل و چه خانه‌ی جامعه!) نوروز ما تبلور وحدت ملی ما و همبستگی همه‌ی اقوام و عشایر و ملت‌های ایرانی است.

ه: نوروز و عدالت اجتماعی: نوروز، این آیین معنوی ایرانی، سرآغاز جشن عاطفه‌ها و تقسیم داشته‌ها و تشویق احساسات نوع‌دوستی و میهن‌خواهی و مردم‌داری است. از قدیم‌الایام بر همه‌ی صاحبان قدرت مالی واجب بوده است که پیش از فرا رسیدن نوروز، نسبت به رفع مشکلات همسایگان پایین دست خود توجه کامل نشان دهند، رسمی پسندیده که امروزه در «جشن عاطفه‌ها» نمود یافته است.

نوروز و آیین عید فرخنده‌ی باستانی، همواره به عنوان دژی مستحکم برای حفظ فرهنگ و مدنیت این مرز و بوم، یورش‌های فرهنگی بیگانگان را دفع کرده و حتی آن‌ها را واداشته است تا به قبول فرهنگ ایرانی تن در دهند. از یورش فرهنگ یونان و روم تا دیگران و تاتار و مغول و تا تهاجمات فرهنگ غرب در سده‌ی اخیر، ما در پناه همین آیین‌های معنوی توانسته‌ایم از امانت فرهنگ و فرهنگ عاشقانه و ملی و بومی و اقلیمی خود محافظت کنیم.

یونانی‌ها از آیین نوروزی ما استقبال کردند، رومی‌ها پای سفره‌ی هفت‌سین نشستند، هارون‌الرشید از الصاق عید نوروز به وجهه‌ی خود مفتخر بود.

در سده‌ی اخیر انگلیسی‌ها بسیار کوشیدند تا جشن‌های شادمانی، جای خود را به مجالس عزا و اندوه بدهند و ترفندها به کار گرفتند تا هر جشن شادمانی خیزی را به گبرهای نامسلمان (!) نسبت دهند و از آن طریق هم تفرقه‌ی فرقه‌بازی را دامن زنند و هم افسردگی ملی را بیمه کنند اما ملت ما هوشمندتر از آن بود که به ترفندها و فریب‌ها تن در دهد و یا خود از آیین‌های راستین ملی و اسلامی و درست و تاریخی جدا شود. ایرانی هرگز به هیچ بیگانه فرصت نداده است که موجبات کم‌رنگ شدن هویت ملی‌اش را مهیا کند.

امروز در چهار گوشه‌ی جهان بیش از هر چیز این جشن نوروز است که میلیون‌ها ایرانی و ایرانی‌تبار و حتی غیر ایرانی را به سوی وحدت انسانی و رستاخیز عشق و کار و آزادی فرا می‌خواند، از اعلام روز نجات زمین از سوی سازمان ملل که همان روز اول «نوروز» ماست تا جنبش سبزه‌ها در اروپا و آمریکا، تا پذیرفتن نوروز و عید باستانی ما به عنوان یک روز ملی در شمال عراق، مشرق سوریه، کل جامعه‌ی ترکیه، قفقاز، جمهوری آذربایجان، تاجیکستان، افغانستان، شمال غربی پاکستان، بخش‌هایی از هند و کشمیر، غرب و جنوب غربی چین. این ارمغان فرهنگ و خروج مدنیت ایرانی است:

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بی‌خبر از نو شدن اندر بقا

همان‌گونه که در شبانه‌روز، یک مومن به تکرار رکعت‌های نماز نیاز دارد، هستی، طبیعت و انسان ایرانی نیز به نو شدن خویشتن محتاج است، نووز نماز سال و عبادت چهار فصل است. نوروز ما قیام علیه جمود اندیشه‌های زمستانی است، نوروز ما نماد خروج کاوه علیه ضحاک است.

نوروز ما، پیرایش و آبادانی نو به نو خانه مشترک و پرفروغ ما ایران است، ایران بزرگ و عزیزی که در دامن خود حکیمان و شاعران و فیلسوفان و دانشمندان و رهبران و مصلحان بزرگی پرورش داده و به جامعه بشریت معرفی کرده است. همین ایران هوشمند و فرهنگ‌دار و آزاده و متدینی که در برابر هزاران تهمت (از تروریست تا عقب‌مانده و جنگ‌طلب)، امروز ثابت کرده است که روی پای خود ایستاده و اتفاقاً نسبت به هر ملت دیگری صلح‌طلب‌تر و پیش‌روتر است.

همین‌طور که امروز به ذهن یک نونهال نورسته خطور می‌کند که مبدا نام میهنم عوض شود، همین که هنوز صاحب قدیمی‌ترین آیین بشری است، خود از عظمت ملتش خبر می‌دهد و امروز باز از خود می‌پرسم که در پیچ و خم تاریخ پرفراز و نشیب ما، چگونه بعضی از رسوم ملی ما نسل‌به‌نسل و دوره به دوره خود را از طوفان حمله‌ها و غبار فراموشی‌ها عبور داده و تا به امروز، هویت رازآلود خود را حفظ کرده است؟ و این هویت‌ها عجب امانتی است که حتی تاریخ در برابر گزارش موقعیت دستاوردهای آن، عاجز می‌ماند. چه راه بی‌پایانی، حلقه‌به‌حلقه، نشانه‌به‌نشانه، گاه خونین و شکست خورده و توبه‌تو و پنهان، گاه آشکار و سربلند و نترس و اضطراب. از این رسوم ملی، یکی هم جشن‌های باستانی است و از این میان، برترین‌شان آیین نوروز است، نوروز مشرقی ما.

ایران بزرگ ما در تمام دوره‌های تاریخی، اقلیمی معنوی بوده است، سرزمین تمدن و فرهنگی فخرآفرین و اگر چنین نبود، قریب به پنج قرن پیش از میلاد مسیح، هرودت نمی‌گفت:

- آسمان ایران پوشیده از پر فرشتگان است.

سرزمین پرآیین ما، قلب تپنده‌ی مشرق زمین، چراغ‌دار مدنیت بوده و هست، این گزارش یک محقق خودی نیست، بسیاری از مورخان بزرگ تاریخ مغرب زمین بر این حقیقت شهادت داده‌اند، در کتاب «تأثیر جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون» نوشته استفان پانوسی می‌خوانیم که:

«بله، افلاطون پرشگرف، معمار آموزه‌های فروهران نیست، او یک سارق فرهنگی‌ست، او نه تنها آموزه‌های زرتشت را به نام خود بازنویسی کرده است بلکه بر این حقیقت نیز سرپوش نهاده است، پنهان گذاشتن این حقیقت، خود عین تاراج‌گری است.»

آموزه‌های ملی ما و قوانین مدنی ایران بزرگ از مرکز آسیا به چهار سوی جهان آن روزگار راه می‌یابد، هندی‌ها از مهرگان ما سودها می‌جویند، یونانی‌ها از جشن آبان‌گان به آیین دیونیسوس می‌رسند و چینی‌ها و اعراب و مصر آفریقایی به استقبال جشن نوروز ما می‌آیند و با تغییراتی چند، نامی بومی بر شیوه‌ی آن می‌گذارند و این حادثه، نخستین حرکت در صدور فرهنگ ایرانی به سراسر جهان است، تا آن‌جا که می‌تربیسیم از دروازه‌های اروپای آن روزگار نیز عبور می‌کند و هم امروز نشانه‌ها و اماکن باستانی آن بر این حقیقت گواهی می‌دهند.

و «نو» روز، یگانه رسمی است که به جای تحلیل رفتن در اسطوره‌ها، به علت جاذبه‌های حقیقی و ملموس خود، افسانه‌ها را در خود به تحلیل برده و جذب نیروی فرهنگی و آیینی خود کرده است: از سفره‌ی نوروز جمشید جم، تا جشن نوروزی پوران‌دخت ایرانی در پایتخت چین باستان و تا سفره نوروز هارونی (هارون‌الرشید) در بغداد. نوروز، همان تعادل و هم‌سویی با طبیعت است، رستاخیز ماده در معنا و معنا در ماده، انسان و طبیعت، به وحدتی ازلی می‌رسند و این هم‌دلی طبیعت با انسان و هم‌زبانی انسان با طبیعت، امروزه به عنوان یک جنبش جهانی مطرح شده است، دفاع از محیط زیست که دهه‌ی اخیر سرلوحه‌ی جنبشی به نام «حزب جهانی سبزه‌ها» در اروپا شده است، در واقع همچون پایه‌های قانون و حقوق بشر، به ذات فرهنگ جهانی ما و مدنیت ایرانی بازمی‌گردد، آن‌جا که زرتشت از رستاخیز گیاه سخن می‌گوید، یا وقتی که پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «سیراب کردن یک درخت، ثواب آب رساندن به یک مومن تشنه را دارد»، خود از تأیید این ادعا خبر می‌دهد. ایام نوروزی در حقیقت سرآغاز نبر حق علیه باطل، و پیروزی عدالت بر ستم است، در چنین روزی است که جمشید جم به

دادگری قیام می‌کند، « این نمادهای ذهنی یا افسانه‌ای، در واقع نمایندگان دو جریان ابدی‌اند که هنوز بز جهان سیطره دارند، نیکی و بدی، آزادی و اسارت، بیداد و عدالت، و...»

اشاره به این نکته، رسیدن به راز این موضوع است که هر چه امروز به نام پایه‌های فلسفی یونان در غرب فرهنگی نشو و نمو کرده است، در واقع ریشه در آیین‌های مّلی ما دارد و تفکر و سیر فلسفه و اندیشه اروپا، آبخوری آشناست که سر منزلش به مدنیت ما می‌رسد.

تاریخ گزارش می‌دهد که نوروز مشرقی ما، سرآغاز گسترش فرهنگ نیکی و سربلندی و آزادی و عشق به هستی در سراسر سرزمین‌های شناخته شده دوران دیرین است، آن‌جا که در افسانه‌ها می‌خوانیم که فریدون را سه پسر بود و جهان را میان سلم و تور و ایرج تقسیم کرد، در حقیقت این نمایه و اسطوره، اشاره به گسترش فرهنگ ایرانی از دیار مغرب تا رود فرات، دیار مشرق تا رود جیحون و سرزمین میانه است، در تاریخ گزیده می‌خوانیم که هفت هزار شهر را میان پسران خود تقسیم کرد و این تقسیم آیین و مدنیت و فرهنگ ایران در میان هفت هزار شهر آن روزگار بوده است.

بی‌جهت نبود که هردوت (پنج قرن قبل از میلاد) آسمان ایران را آشیانه‌ی فرشتگان و ایزدان و فروهران خوانده است و تاریخ بر این گزارش صحنه می‌گزارد و ما هم‌سرایان همین گزارش آسمانی هستیم، هم‌سرایانی که در طول تاریخ، مدافعان از جان گذشته‌ی همه‌ی میراث‌های معنوی و مادی ایران زمین بوده‌اند. ایران زمینی که امروز خانه و چراغ‌خانه‌ی تک‌تک آحاد ملت ماست: از مرزهای آبی خزر تا آب‌های نیلگون خلیج همیشه فارس. ایران که یادگار عاشق‌ترین مردان و زنان این تاریخ و فرهنگ پرفراز و نشیب بوده و هست و ما امروز به دشمنان فرصت و اجازه نمی‌دهیم که حتی روی تکه‌ای کاغذ، نام گوشه‌ای از این سرزمین را تحریف کنند، چه در دایره‌المعارف دفتر انتشاراتی کمبریج، چه از سوی رسانه‌های غربی یا مراسلات بعضی دول منطقه، اشاره‌ام به خلیج فارس است که در تاریخ و تواریخ خود عرب‌ها نیز از آن به عنوان «بحر الفارسیه» یاد شده است و نه «خلیج عربی»!

ما همچنان که با تمام وجود به سازندگی این سرزمین ادامه می‌دهیم، از زیرساخت تاریخی و استقلال ارضی آن نیز با تمام وجود، با چنگ و دندان دفاع خواهیم کرد. مدافعان ما بیدار و مترصدند تا در برابر هرگونه تجاوز ذهنی، قلمی و ارضی از هستی تاریخ و تاریخ هستی خود دفاع کنند، ما هم از حیث مادی و هم از جهت معنوی، همواره حافظ فرهنگ و ملت و سرزمین خود بوده‌ایم و صلح و آرامش و آبادانی تنها نیت عملی ملت ما برای تمام نوع بشر است، ما اهل معنویت و آگاهی و آزادی بوده‌ایم و نیز خواهیم بود، ملتی که در دعای خود روشنایی قلب‌ها را می‌طلبد، شب و روز را سرشار تبسم و ترانه می‌خواهد، تحول و طلوع را رقم می‌زند، ملتی همه از هم‌سرایان شکوه و آزادی که زمزمه می‌کنند:

یا مقلب القلوب و الابصار

یا مدبر اللیل و النهار

یا محول الحول و الاحوال

حول حالنا الی احسن الحال

نوروز، نوروز بزرگ‌مان، ظهور روشنایی جاودان فرهنگ و عشق و آزادی و استقلال بر همه‌ی ایرانیان و مومنان ایرانی (چه دور و چه نزدیک) مبارک باد!